



# هدیه‌ی می می مورچه

کلی ژورنل

تصویرگر: سحر فرهادریش





خرگوشک گفت: «آهای بچه‌ها! موشی دلش برای دوستش که سفر رفته، خیلی تنگ شده است. خیلی گریه می‌کند. چه کار کنیم که خوش حالش کنیم؟»  
حیوانات گفتند: «برایش خوراکی ببریم.»

همه رفتند دنبال خوراکی. کمی بعد، با خوراکی‌های جورواجور برگشتند. بعد همگی به طرف لانه‌ی موشی راه افتادند. می‌می مورچه، تیپ‌تیپ‌تیپ، پشت سرشان دوید و فریاد کشید: «صبر کنید من هم بیایم!» خرگوشک از او پرسید: «تو برای موشی چه داری؟»  
می‌می مورچه کاغذ کوچولویی را نشان داد و گفت: «یک نامه برایش نوشته‌ام.»  
همه خندیدند و گفتند: «فقط همین؟ پس لازم نیست تو بیایی.»

ولی می‌می مورچه، تیپ‌تیپ‌تیپ، دنبالش دوید. وقتی رسیدند، تق‌تق‌تق در لانه‌ی موشی را زدند. ولی موشی در را باز نکرد. فقط صدای گریه‌اش از پشت در آمد.  
خرگوشک گفت: «حالا چه کار کنیم؟»

می‌می مورچه، تیپ‌تیپ‌تیپ، جلو دوید. نامه‌ی کوچولویش را از زیر در هل داد داخل لانه. یک‌دفعه صدای گریه قطع شد. بعد موشی از پشت در بلند خواند: «سلام موشی‌جان. یادت باشد، بعد از ناراحتی، خوش حالی می‌آید. بعد از گریه، خنده می‌آید. تو تنها نیستی موشی‌جان. ما همه دوستان تو هستیم. امضا: می‌می مورچه.»

همه به می‌می مورچه نگاه کردند و گفتند: «چه نامه‌ی قشنگی برایش نوشتی!»  
آن وقت موشی در را باز کرد. فین فین کرد و گفت: «بیایید تو!»  
خرگوشک یواشکی به می‌می مورچه گفت: «چه خوب شد که تو هم آمدی!»

امام علی (ع) می‌فرماید:

«کار خوب بکنید و ذره‌ای از آن را کوچک ندانید.»

(نهج‌البلاغه، حکمت ۴۲۲)



▲ بیا با هم این قصه زیبا را گوش کنیم.